

خاطرات یک مستأجر کوچ کننده

کیراق (۳)

عبید ماکرانی

افزایش بی رویه اجاره ها که گاه تا ۵۰ درصد هم رسیده، باعث شده است خیلی از مستأجر ها به حاشیه شهر ها کوچ کنند. برای همین خاطرات یک مستأجر را با هم می خوانیم تا ببینیم این قشر طفلی با چه مشکلاتی دست و پنجه نرم می کنند. هر چند همه ما می دانیم، ولی به در می گوئیم تا دیوار مسئولان و تصمیم گیران مملکت بشنود!

بچه جان، بده آورد متون به محله ساکت و دنج؟ چار تا جونور هم سرو صدا کنن دیگه ترس داره؟ سعی کنین باهاشون دوست بشین.

بابا این محله جدید به کم زیادی بیرون شهر نیست؟ الان یه خرس می خواست از پنجره پیاد توی خونه! زوزه گرگا هم قطع نمی شه!

کارتون: شهرام شیرزادی

۳) بهونه پسرم صاحب خونه

سر صبح دوباره خودش زنگ زد. قبل از اینکه بخوام عذر بخوام که دیروز جوابش رو ندادم، گفت: «می بینم باز به تلفن من جواب نمی دی؟» یعنی آقای خدایا مرزم هم با این لحن باهام حرف نمی زد. ولی چه کنیم که ناداریم و ناچار، اگه دست خودم بود که گوشی تلفن رو می کردم توی حلقش. ولی خدا روشکر دست خودم نبود و یک بهونه آوردم و گفتم «الان می خواستم خودم بهتون زنگ بزنم». درست حدس زده بودم. گفت «پسرم یه مغازه اجاره کرده و خودش از پس اجاره بر نمی آد و برخلاف میل باطنی من مجبورم اجاره شمارو بیشتر کنم تا بتونم به پسرم کمک کنم». ای که خودت و پسرت... ای بابا... این چه حرفیه؟ طرف صاحب خونه ست، حق داره.

۵) محله به محله پایین تر

مگه خونه پیدا می شه؟ یک هفته ست تمام عصرا با عیال داریم در به در توی این بنگاه و اون بنگاه دنبال خونه می گردیم. توی محله خودمون که هیچی، با این قیمت حتی آغل کمتر هم اجاره نمی دن. یک محله پایین تر رفتیم و ۲۰ درصد هم روی اجاره گذاشتیم. ولی باز هم جایی که بشه دو روز توش نفس کشید و به انواع بیماری های ریوی و کلیوی و قلبی و عروقی و جسمی و غیر جسمی مبتلا نشد، پیدا نکردیم. گفتیم یک محله دیگه بریم پایین تر.

۱) حیف پول برای خونه

امروز سر ناهار با عیال خاطرات چند سال پیش رو مرور می کردیم. یادش به خیر! یه زمانی می گفتن «اجاره نشین، خوش نشین». یعنی مستأجر اهرجا دلشون می خواد زندگی می کنن و هروقت خونه و محله دلشون رو زد، می رن یه خونه دیگه. همون زمان بود که هرچی بابای خدایا مرزم می گفت بچه جان یه خونه بخر، بهش می گفتم حیف پول نیست که به جای کاسبی، توی خونه بندش کنم؟ نور به قبرت بباره بابا، کاش همون زمان با انبرکلاغی گوشم رو می کشیدی و با سیخ و میخ و درفش مجبورم می کردی یک خونه بخرم.

۴) خوش گلی

زنگ زدم به صاحب خونه و گفتم «اگه می شه ۲۰ درصد اضافه کنین». گفت «۲۰ درصد گرهی از کارم باز نمی کنه». گفتم «آدرس مغازه آقازاده رو بدین، برم خودم با صاحب مغازه صحبت کنم که اجاره رو بیاره پایین». گفت «همین پایین خونه ست». چی شد؟! یعنی این آقا مغازه پایین خونه ش رو به پسر خودش اجاره داده و ارزش اجاره هم می گیره و چون پسره نمی تونه اجاره بده، از من بیشتر اجاره می گیره؟! یعنی حتی چنگیز خان مغول هم این نقشه ها به ذهنش نمی رسید، وگرنه نصف دنیا رو گرفته بود. گفتم «پس با اجازه تون سر سال بلند می شیم». گفت «باشه» و گوشی رو قطع کرد.

۲) کتاب ریدن اسم صاحب خونه

صاحب خونه زنگ زد. هروقت شماره ش رو می بینم، بند دلم پاره می شه. یعنی حاضرم اسم ملک الموت رو ی گوشی م بیفته. ولی اسم صاحب خونه رو نبینم. قطعاً دلش برام تنگ نشده و ازم آدرس رستوران نمی خواد و سؤال علمی نداره و برای بچه ش دنبال دارو نمی گرده. حتماً یامی خواد پیاد خونه رو بررسی کنه که خدای نکرده آجرا و لوله هاش رو نخورده باشیم. یامی خواد بگه پسرم داره داماد می شه و بلند شین، باشف شف گرون کردن اجاره رو شروع می کنه. فعلاً جواب ندنم تا فردا خودم بهش زنگ بزنم.

۶) همسایه حیوانات با ویوا بادی

یک هفته دیگه گذشت و ما تقریباً رسیدیم به حاشیه شهر و خونه یافتیم. حالا درسته که اینجا هنوز کابل برق نکشیدن و لوله گاز و آب نیومده، ولی انصافاً هوای خیلی خوبی داره. فقط برای رسیدن به محل کارم باید سه ساعت رانندگی کنم. ولی صاحب خونه که اتفاقاً خیلی مرد خوبی هم هست، گفت قراره تا سال دیگه جاده ش رو آسفالت کنن و ممکنه خط اتوبوس هم بذارن. خود خونه هم خیلی خوب و دل بازه. ویوا بادی داره به دشت. انگار اراضی ملی حیاطمون شده. از نظر زیست محیطی هم تنوع خوبی داره. انواع حیوانات و حشرات موذی و وحشی دور و برمون هستن. اقلاً دیگه خیالمون راحت که خونه رو دزد نمی زنه. چون برای دزد نمی صرفه این همه راه پیاد خارج شهر. فقط ممکنه شبها شغال و کفتار حمله کنن که خب کار با یک چماق یا دسته بیل درمی آد.

۵

۱۱ شهریور ۱۴۰۵ / شماره ۱۷۸

پایه ۴

گفت: اشتباه استراتژیک مردم این است که فکر می کنند بلیت هواپیما مجوز ورود به یک ملک شخصی است که در آن می توانند با صدای بلند تخمه بشکنند، پابرهنه راه بروند و بدون توجه به حقوق بغل دستی، قلمرو خود را تا انتهای صندلی جلویی گسترش دهند. این افراد همان هایی هستند که در پیاده رو هم راه مردم را می بندند. هواپیما فقط این بی فرهنگی را در یک فضای بسته متراکم، عریان تر نشان می دهد. مسافران هواپیمایی ضمن اظهار تأسف از رفتار ضد فرهنگ هوایی، تقاضای بالش اضافه و پتوی دونفره از مهماندار داشتند.

است و برایش اهمیتی ندارد که همه مسافران پرواز در جریان جزئیات اختلاف او با با جناغش سر تقسیم ارثیه یا کیفیت سبزی قرمه سبزی مادر خانمش قرار می گیرند. همچنین گزارش شده است عملیات درآوردن کفش که در پروازهای طولانی به سنتی ناپسند تبدیل شده است. اکنون با چنان سرعتی انجام می شود که بوی پای مسافران در کابین بسته، به عنوان یک سلاح بیولوژیک نوین، استانداردهای سازمان بهداشت جهانی را به چالش کشیده است. یک تحلیلگر مسائل زیستی در هواپیما در گفت وگو با خبرنگار ما

